



امامت در پرتو نهضت حسینی (۱) و (۲)

محسن کدیور

شرق، ش ۷۱۳-۷۱۴، ۱۳ و ۱۴/۱۲/۸۴



چکیده: آقای کدیور در این سخنرانی درباره تلقی از امامت سخن گفته است و دو دیدگاه از تشیع را با یکدیگر مقایسه نموده است. به نظر وی، از قرن چهارم به بعد، دیدگاه تفویضی اعتدالی بر ذهن و ضمیر عالمان دین غالب شده است؛ درحالی که پیش از آن، دیدگاه مقصره نیز وجود داشت. وی خود از دیدگاه مقصره حمایت می‌کند و معتقد است که باید این دیدگاه احیا و بازسازی شود.

بحث امشب «استحاله تلقی از امامت» است. یکی از کارهایی که امام حسین علیه السلام در برشمردن اهداف خویش بر آن تأکید کرد، مسئله «اصلاح» دین یا اصلاح امت پیامبر بود. «اصلاح امر دین» ذاتی قیام امام حسین است و والاترین پیام قیام امام حسین، اسلام خواهی و خداخواهی است. مردم را هم برای خدا می‌خواهد و سعادت را در احیای واقعی خداپرستی و اسلام خواهی در میان مردم می‌داند. در مرام حسین «عشق به خداوند» حرف اول را می‌زند.

مدعایی که اهمیت فوق العاده دارد این است که در مفهوم «امامت» از قرن اول تا امروز، به تدریج، ابعادی تغلیظ، تأکید و برجسته شده است و ابعادی تخفیف یافته، تضعیف و کوچک شده است. آنچه غلیظ شده است نوعی تقدیس در حوزه امامت است؛ حال آنکه در قرون اولیه اثر کمتری از آن یافت می‌شود.

تشیع، «قرائت علوی از اسلام نبوی» است. آنچه وجه ممیزه تشیع از سایر قرائت‌های

اسلامی است، این سه شاخص است: برداشت علی، عقلایی تر، عادلانه تر و عارفانه تر از دیگر قرائات از اسلام بود. اگر امروز این سه شاخصه را در نظر بگیریم، می بینیم که مفهوم امامت که پایه مهم تشیع را تشکیل می دهد، مروج عقلانیت است. تأکید در محافل دینی نوعاً بر «جنبه های فرابشری ائمه» است، یعنی آنچه باعث می شود دیگران نتوانند چون آنها باشند و آنها را طبیعتاً متمایز با انسان های دیگر می کند.

من جایی ندیده ام امام حسین در پاسخ این سؤال مهم که «امام کیست» گفته باشد: «الامام هو المنصوب من الله؛ الامام هو المنصوص من قبل رسول الله؛ الامام هو المعصوم؛ الامام هو العالم بالغیب». مگر نه اینکه این چهار نکته ابعاد مریعی به نام امامت کلامی در میان ماست: عصمت؛ علم غیب؛ نصب الاهی و نص از جانب پیامبر. چهار نکته ای که متکلمین محترم ما از حدود قرن سوم و چهارم به بعد گفته اند و هر چه پیش رفته گسترده تر و فربه تر شده است. نمی خواهم بگویم این مفاهیم نادرست است. می خواهم بگویم روز اول شاخص امامت چیز دیگری بود و امروز چیز دیگری شده است. در آغاز، بحث قرآن، عدالت، حق مداری و تهذیب نفس بود و به تدریج به نصب، نص، عصمت و علم غیب تحول یافت.

شاهد مثال من بسیار ظریف است. امام علی در نهج البلاغه به جای اینکه خود را به علم غیب معرفی کند، یعنی آنچه که متکلمان گفته اند، از پیمان خدا با عالمان سخن می گوید و به نظر ما اعلم علما خود اوست. علی به خاطر پیمانی که خدا از عالمان گرفته است، بیعت مردم را می پذیرد و خلافت را آغاز می کند.

اگر امامت این است، آن وقت می توان آن را با آنچه از امامت در میان متون دینی ما از اواخر قرن دوم رایج شده است، مقایسه کرد. وقتی مردم این وجودهای مهذب عالم را مشاهده کردند، به شیوه مبالغه شرقی به این نتیجه رسیدند که اینها باید تافته جدا بافته باشند و شروع کردند در مناقب و فضایل آنها سخن گفتن و سخن را به جایی رساندند که داد خود ائمه برخاست که آنچه می گوئید، تعاریفی خارج از حد ماست؛ ما اینکه شما می گوئید نیستیم. این افراد مشهور به «غالی» شدند.

بازتاب اندیشه ۷۲

امامت

در پرتو
نهضت حسینی
(۱) و (۲)

این گونه افراد در قرون بعد، زیاده روی را ادامه دادند و تا بدانجا رسیدند که برخی مدعی شدند: «خداوند کار خلقت جهان، کار دین و کار تدبیر و روزی رسانی خلاق را به پیامبر و پس از پیامبر به علی و ائمه بعدی و انواده است. این افراد در تاریخ به نام مفوضه مشهور شدند. مفوضه یعنی کسانی که قائل به تفویض خلقت عالم یا خلقت تکوینی یا دین تشریحی به

وجودهای انسانی خاصی، در رأس آنها پیامبر و سپس ائمه، هستند. برخی مخالفت کردند که قائل شدن این شئون برای ائمه با صریح قرآن کریم سازگار نیست و از زبان پیامبر صادر نشده است و برخی دیگر گفتند: شما در حق پیامبر و ائمه کوتاهی می‌کنید که این امور را نفی می‌کنید. منکرین به «مقصره» مشهور شدند؛ یعنی کسانی که در حق پیامبر و ائمه کوتاهی می‌کنند. البته این نام از سوی مفوضه روی آنها گذاشته شد.

در قرن چهارم، شیخ صدوق می‌گوید: «مفوضه و غلات، کافر و مشرک هستند و از همه اهل ضلالت گمراه‌ترند». او در کتاب‌هایش از جمله در *من لایحضره الفقیه* و اعتقادات علاماتی برای تفویض ذکر می‌کند که البته توسط علمای بعدی مورد نقد قرار می‌گیرد. یکی از این علائم این است که شیخ صدوق می‌گوید: «کسانی که به علمای قم نسبت مقصره بدهند، اینها مفوضه هستند». شیخ مفید در *تصحیح الاعتقاد* اعتراض می‌کند و می‌گوید: «چنین نیست و برخی علائمی را که تو ذکر می‌کنی، من قائل هستم، اما من اهل تفویض نیستم». برخی از علمای قم از نظر شیخ مفید از مقصره محسوب می‌شدند. اما به تدریج مقصره از صحنه جوامع شیعی حذف شدند و تفکر تفویضی با یک شکل اعتدالی‌تر از حالت اولیه‌اش، به اندیشه غالب و مسلط شیعی تبدیل شد. مراد از تفویض اعتدالی این است که ائمه را خدا نمی‌دانند و به آنها امر خلقت جهان را تفویض نمی‌کنند؛ اما در سه محور اندیشه تفویض را حفظ می‌کنند: اول در تدبیر عالم؛ دوم در اعطای رزق عباد و سوم در شریعت و دین.

از قرن چهارم به بعد کمتر از این نزاع اثری می‌بینیم؛ زیرا تمام نکاتی که زمانی مورد اختلاف و نقد و انکار بود، کم‌کم به متن رسمی اعتقادات شیعی تغییر موضع داد. بنابراین متکلم رسمی شیعی قرن چهارم و پنجم به بعد همه نکاتی را که گذشتگان بر آن نقد داشتند، قائل می‌شود. او می‌گوید: اصلاً بحث تفویض امر دین و دنیا به ائمه، از بدیهیات اولیه مذهب تشیع است و با بیان این مطلب دیگر نام خود را تفویضی نمی‌گذارد. نامش می‌شود شیعه اصیل. این معالم مذهب است که استحاله و تغلیظ شد.

یکی از ویژگی‌های علمای قائل به تفویض، کم‌گذاشتن حق و وحی است. در واقع آنچه ما از پیامبر سابق داریم و از قرآن شنیده‌ایم، این آیه سوره نجم است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»^۱ آنچه پیامبر می‌گوید از هوای نفس نیست، وحی است. «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»^۲ (جبرئیل این امور را به او آموخته است) بسیار واضح است: به واسطه این وحی که به پیامبر

بازتاب اندیشه ۷۲
 امامت
 در پرتو
 نهضت حسینی
 (۱) و (۲)

شده است، ایشان اختیارات ویژه‌ای می‌یابند. پیامبر غیر از دارا بودن امتیاز نزول وحی بر وی، معلم امت هم هست: «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱. امتیاز پیامبر وحی است و منهای آن بشر است، هر چند بشری مهذب اما باز بشر است. بنابراین، وحی در رسالت نقش محوری دارد و تفاوت پیامبر با دیگران از آن ناشی می‌شود. اما اگر گفتیم که وحی چندان موضوعیتی ندارد (البته به این صراحت ذکر نشده)، عملاً تمام آنچه را پیامبر در حوزه دین می‌تواند انجام دهد، می‌توان به ائمه هم نسبت داد. یعنی همه آنچه به پیامبر تفویض شده است، عیناً به علی بن ابی طالب و اولاد او نیز تفویض شده است. آن‌گاه پرسیدنی است: پس وحی این وسط چه نقشی دارد. این حرف بسیاری از روایات است.

متن این روایات که می‌توان گفت مستفیض است یا مشابه آن خیلی زیاد و کثیر است، این است که: «ما فوض ألی النبی صلوه الله علیه فهو مفوض الینا؛ هر چه به پیامبر تفویض شده است، به ما ائمه هم تفویض شده است». هر کاری که پیامبر در امر دین می‌تواند انجام دهد ما ائمه هم می‌توانیم انجام دهیم. آن‌گاه سؤال این است که پس وحی رسالی چه نقشی را ایفا می‌کند.

راز اینکه در اندیشه معاصر شیعی جایگاه قرآن بسیار پایین و جایگاه روایات بسیار بالا است، عملاً در این آموزه‌هاست. برای همین است که می‌بینیم در اعصار بعدی هم افرادی یافت می‌شوند که می‌گویند: اگر این فرضیه اول صحیح باشد، پس همه آنچه به ائمه تفویض شده است، بدون هیچ کم و کاستی به فقها هم تفویض می‌شود.

پرسیم: پس تفاوت ائمه و فقهای عادل چیست. مگر کلام و فقه سنتی به این قائل نیست که ائمه معصومند و عالم به غیب؟ خب اگر چنین است، چگونه در این تفویض اختیارات، این علم به غیب و عصمت هیچ نقشی ندارد؟ اگر کسی بی‌بهره از این دو مؤلفه بسیار اساسی باشد، چگونه می‌تواند همان اختیاراتی را داشته باشد که ائمه داشته‌اند. اگر سیمای دین‌داری امر و زمان را که همه به نحوی اتکا به این شئون فرابشری ائمه دارد، در ادعیه شیعه مقایسه کنیم، می‌بینیم که دو سنخ دعا و زیارت وجود دارد.

ما دو مذهب داریم. این دو، دو تشیع است. ما تشیعی داریم که شاخصه‌اش خطبه سیدالشهدا در روز عاشورا، خطبه‌های نهج البلاغه و دعاهایی چون عرفه امام حسین است و تشیع دیگری داریم که شاخصه‌اش توسل و شفاعت ائمه به جای توکل به ذات ربوبی است. این دو تشیع در بین ما وجود دارد. فقط کافی است آنها را با هم مقایسه کنیم تا به این نتیجه

بازتاب اندیشه ۷۲

امامت
در پرتو
نهضت حسینی
(۱) و (۲)

برسیم که بر تشیع اولیه چه رفته است. لازم است این دو تشیع را از هم تفکیک کنیم و نحوه تبدیل یکی به دیگری را دنبال کنیم. در مذهب اول، توکل متن است، شفاعت حاشیه. در مذهب دوم، شفاعت و توسل متن است، توکل حاشیه کم‌رنگی دارد که احیاناً ممکن است دیده نشود.

متأسفانه در انحراف تلقی از امامت، تصوف هم بی‌تأثیر نبوده است. تئوری انسان کامل که در بین صوفیان مطرح شده است، دست به دست این تلقی دوم از امامت شیعی (امامت تفویضی اعتدالی) داده است. تصوف و تشیع در این مسئله پایه‌پای هم پیش رفته‌اند. برخلاف اشکالات فراوانی که به فقه وارد می‌شود، اجازه دهید مدعی شویم یکی از نکاتی که آفت مذهب است، نوع تصوف بوده است. البته نه آن عرفان اصیلی که به عنوان شاخص مذهب ذکر شد. در اینجا منظور آن عرفانی است که بحث خالی نبودن زمین از حجت خدا را ذکر می‌کند و حجت خدا را هر چند خدا نمی‌داند، اما اختیاراتی برابر اختیارات ربوبی برای او قائل است.

● اشاره

توجه آقای کدیور به موضوع انواع تلقی‌ها از تشیع، به ویژه مسئله امامت، توجهی ضروری و مفید است. بازخوانی قرائت‌هایی که از مسئله امامت در طول تاریخ تشیع وجود داشته، بر غنای اندیشه و محتوای معرفت کلامی امروز ما می‌افزاید. شرط این‌گونه بازخوانی‌ها، رعایت روش و اصول علمی بحث و اعتدال و پرهیز از پیش‌داوری است. حال باید دید آیا در سخنرانی جناب کدیور این شرط رعایت شده است یا نه.

۱. نکته محوری سخنان آقای کدیور تغییر تفکر شیعه از قرون اولیه تا قرن چهارم است. به نظر ایشان دو تلقی از امامت پدید آمده است که تلقی اول، بر علم غیب و عصمت و وصایت نصب الاهی امام تأکید نداشته است، ولی تلقی دوم داشته. ایشان برای اثبات مدعای خود به جز اشاره به برخی سخنان امام حسین علیه السلام در روز عاشورا یا برخی ادعیه دلایل چندانی بیان ننموده است. اثبات چنین مدعای بزرگی نیازمند گردآوری شواهد و ادله متقن‌تری است. همچنین باید شواهد خلاف را نیز جمع‌آوری و بررسی کرد. هیچ‌یک از این دو کار در سخنان آقای کدیور صورت نپذیرفته است.

۲. آقای کدیور می‌گویند: «امام حسین علیه السلام در هیچ جایی نگفته‌اند که امام باید معصوم یا منصوب و منصوص یا عالم به غیب باشد». اگر مراجعه‌ای به مجموعه سخنان امام حسین علیه السلام می‌کردند، چنین قضاوتی از ایشان صادر نمی‌شد. امام حسین علیه السلام در چندین حدیث منقول از ایشان اعلام کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نام‌های دوازده امام پس از خود را

بیان کرده است^۱، و بدین وسیله منصوص و منصوب بودن امامان را از سوی رسول خدا و به فرمان خدا بیان کرده‌اند، همچنین در مورد وجوب شناخت امام معصوم^۲ نیز مطالبی فرموده‌اند و شناخت امام را لازمه شناخت خدا دانسته‌اند و آن را هدف خلقت معرفی می‌کرده‌اند.^۳ روزی امام حسین^۴ خدمت رسول خدا^۵ می‌رسد و ایشان را غمناک و در فکر فرورفته می‌بیند و علت را جویا می‌شود. پیامبر^۶ می‌گویند: «جبرئیل بر من نازل شد و اعلام کرد که کار رسالت به پایان رسیده است و اینک باید اسم اعظم، میراث علمی و آثار نبوت را به علی بن ابی طالب و اگذار کنی تا مردم به واسطه او راه عبادت و بندگی را بشناسد و ولایت مرا درک کنند، و او واسطه غیب است و او خلیفه من خواهد بود».^۷ در این حدیث، پیامبر^۸ ضمن بیان نام امامان دوازده‌گانه، شرایط امام^۹ را ذکر کرده‌اند که از جمله آنها وراثت علم پیامبر و وساطت میان غیب و شهود است.

باز در جای دیگر امام حسین^{۱۰} می‌فرمایند: «رسول خدا امامان را به نام شمردند و سپس گفتند که خداوند به آنان علم و فهم را عطا کرده است. سرشت آنان از سرشت من است و کسی که آنها را اذیت کند، مشمول شفاعت من نخواهد شد».^{۱۱} در اینجا هم مسئله وراثت، هم وصایت و نصب، هم شفاعت و هم علم غیب امامان از زبان امام حسین^{۱۲} به نقل از رسول خدا^{۱۳} بیان شده است.

در احادیثی دیگر امام حسین^{۱۴} خود را وصی برادرش و ایشان را وصی پدرش و وی را وصی پیامبر معرفی می‌کند.^{۱۵} امام در حدیثی مفصل پدرش علی^{۱۶} را از دیدگاه پیامبر توصیف می‌کند و در آن حدیث مسئله ولایت، همانند در فضایل و وجوب تبعیت و اینکه حق امامت ایشان حقی الهی است و باید ادا شود و مطالبی مانند آن را نقل می‌کنند.^{۱۷}

اصبغ بن نباته می‌گوید روزی خدمت امام حسین^{۱۸} رسیدم. سؤالی داشتم و پاسخ گرفتم. سپس امام فرمود: «نحن الذین عندنا علم الکتاب و بیان مافیة و لیس لاحد من خلقه ماعدننا، لانا اهل سرالله... نحن آل الله و ورثة رسوله؛ ما کسانی هستیم که علم کتاب (قرآن) و تفسیر صحیح آن نزد ماست و آنچه نزد ماست، در اختیار هیچ‌یک از بندگان خدا نیست؛

۱. فرهنگ جامع سخنان امام حسین^{۱۹}، تهیه شده از سوی گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، معروف و مشرقین، ۱۳۷۸، صص ۱۰۴ - ۱۰۶. این احادیث در کتاب‌های اکمال الدین صدوق، بحارالانوار، عوالم بحرانی، کفایة الاثر، علی بن محمد خراز قمی، اثبات الهداة شیخ حر عاملی، تفسیر برهان، عیون اخبار الرضا شیخ صدوق و اعلام الوری طبرسی آمده است.

۲. فرهنگ جامع سخنان امام حسین^{۲۰}، معروف و مشرقین، ۱۳۷۸، صص ۶۰۵

۳. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسین^{۲۱}، مشهور، قم، ۱۳۷۷، صص ۹۳

۴. همان، صص ۹۶

۵. همان، صص ۱۰۰ و بحارالانوار، صص ۲۵، ۱۸۵، ح ۶

۶. تفسیر برهان، ج ۱، صص ۴۸۸، ح ۲

زیرا ما اهل اسرار الاهی هستیم... ما خاندان خدا و وارثان پیامبر اوییم»^۱ در اینجا علم غیب و آگاهی از اسرار الاهی و نیز وراثت از پیامبر بیان شده است. همچنین ارتباط با روح القدس (جبرائیل) و استفاده از علم و راهنمایی‌های او در حدیث «جُعید همدانی» ذکر شده که امام حسین علیه السلام به وی فرمود: «ای جعید ما به روش خاندان داوود علیه السلام قضاوت می‌کنیم و هرگاه نسبت به مسئله‌ای در مانده شویم، حضرت جبرئیل آن را به ما می‌آموزد»^۲.

۳. بی‌تردید آنچه آقای کدیور به عنوان شاخص‌های امامت نقل کردند، باید جزئی از شاخص‌های امامت به حساب آید ولی همه نشانه‌ها، آنها نیستند. اگر امام حسین علیه السلام خطاب به کوفیان یا اهل مکه می‌گویند: «به جان خودم سوگند که امام نیست مگر کسی که عامل به قرآن، پی‌گیر عدالت، پیرو حق و حافظ و مراقب نفس خود برای خدا باشد»، حداقل‌های امامت و رهبری را بیان می‌کنند. زیرا با اقوام و گروه‌هایی مواجه هستند که در مسئله وراثت و وصایت و علم غیب و عصمت امام حسین علیه السلام شک و تردید دارند و نمی‌توانند از این طریق با آنها احتجاج کنند. بنابراین، بر چیزهایی دست می‌گذارند که خود مخاطبان نیز قبول داشته باشند و دیگر قابل انکار نباشد؛ یعنی چیزهایی که بدیهی‌اند و معلوم است که یزید واجد این اوصاف نیست. اما سایر شرایط امام که مورد اختلاف مردم است، در آن شرایط قابل بیان شدن نبودند. ولی امام آنها را در شرایطی دیگر بیان کردند که برخی از آنها گذشت. بنابراین، این نتیجه‌گیری آقای کدیور که شاخص امامت از ابتدا، قرآن، عدالت، حق‌مداری و تهذیب نفس بود و بعدها به نصب، نص، عصمت و علم غیب تغییر یافت، درست نیست. از همان روز اول نیز این شاخص‌های بعدی وجود داشته و بیان شده است. در کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله، در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام، در کلمات فاطمه زهرا علیها السلام و هم در سخنان امام حسین علیه السلام آمده است، که بیان آنها بحث را به درازا می‌کشاند و در آنچه از امام حسین علیه السلام نقل شد کفایت است. می‌توان به نهج البلاغه علی علیه السلام برای دیدن مسئله وصایت، علم، وراثت، برتری آل محمد صلی الله علیه و آله و قیاس‌ناپذیری آنها، دشواری مسئله ولایت و اینکه همه کس تاب و توان فهم آن را ندارد، ارتباط امامان با غیب و ملائک و... مراجعه کرد.^۳ همچنین در کتاب نهج الحیة فرهنگ سخنان حضرت فاطمه‌اش، روایات فراوانی از فاطمه زهرا علیها السلام در مورد نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به دست پیامبر، وصایت ایشان، تعیین امامان دوازده‌گانه، وسیله بودن اهل بیت و اینکه واسطه زمین و آسمان‌اند، دوستی اهل و ثمرات آن وجود دارد.^۴

۱. فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۱

۲. محمدبن صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۴۵۲، ح ۷

۳. نهج البلاغه، (صبحی صالح)، خ ۲، خ ۱۰۹، خ ۱۵۲

۴. دشتی، محمد، نهج الحیة (فرهنگ سخنان حضرت فاطمه)، مشرقین، قم، ۱۳۷۶، صص ۳۵-۳۸، ۱۳۰

۴. در همان روایاتی که پیشتر مورد اشاره قرار گرفت، به شاخصه‌های توسل و شفاعت اهل بیت در کنار توکل و نیز وراثت بسیاری امور از پیامبر و تفویض آنها به اهل بیت^{علیهم‌السلام} نیز اشاره شده است. البته طبیعی است که معالم هر مذهب و مکتبی به تدریج از سوی رهبران آن تبیین می‌شود و هر چه از صدر اسلام جلوتر برویم، ظرفیت فهم و پذیرش معالم تشیع بیشتر می‌شود و آنچه امام باقر^{علیه‌السلام} و امام صادق^{علیه‌السلام} بیان کردند، از تفصیل و تبیین بیشتری برخوردار است؛ زیرا هم فرصت بیشتری برای تفسیر دین در اختیار داشتند، هم شرایط و ظرفیت جامعه آماده‌تر بود، هم افراد بیشتری تربیت شده بودند و هم نیازها گسترش یافته بود. این موضوع تنها در مسئله ولایت و وصایت و علم امام و... خلاصه نمی‌شد. این تبیین و تفصیل در تمام ابواب فقهی، اخلاقی و کلامی قرن‌های بعدی بیشتر به چشم می‌خورد. اگر قرار باشد معالم دین خود را فقط از آیات قرآن و روایاتی که از پیامبر و ائمه اولیه بگیریم و به بقیه توجه نکنیم، در تاریکی فراوانی به سر خواهیم برد و بسیاری از آنچه می‌دانیم، باید دور بریزیم. به علاوه، باید به این نکته توجه داشت که هیچ‌یک از امامان بعدی چیزی از خود بر دین نیفزوده‌اند؛ بلکه هر چه می‌گویند به علمی است که سینه به سینه از پدران خود و از رسول گرامی اسلام^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} دریافت کرده‌اند. به همین دلیل است که امامان بعدی همواره بر این نکته تأکید کرده‌اند که هر چه ما می‌گوییم، از رسول خداست و شما می‌توانید همه آنها را به رسول الله نسبت دهید. حال آیا ما حق داریم بخشی از معالم دین را، صرفاً به این دلیل که با ذوق و سلیقه ما سازگار نیست و به بهانه اینکه در صدر اسلام بیان نشده‌اند کنار بگذاریم. آیا این کار مصداق «تؤمن ببعض و تکفر ببعض» که قرآن تحطئه کرده، نیست.

۵. در روایاتی که پیشتر از امام حسین^{علیه‌السلام} نقل شد، تفویض همه موارد نبوت، به جز وحی، به امامان^{علیهم‌السلام} تبیین گردید و معلوم شد که روایات تفویض تنها از امامان بعدی نقل نشده است. بلکه از همان صدر اسلام این مسئله مورد تأکید پیامبر اکرم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} بوده است. در نهج البلاغه نیز امیرالمؤمنین به موضوع علم غیب و آگاهی به طرق آسمان و قدرت بر حل مسائل و مشکلات و بسیاری چیزهای دیگر اشاره می‌کنند. چنان‌که همه اهل بیت بر این موضوع وفاق دارند. اما جایی دیده نشده که کسی ادعا کند آنچه به امامان معصوم تفویض شده است، به فقها نیز تفویض شده باشد. معلوم نیست آنچه آقای کدیور گفته‌اند ناظر به چه ادعایی است. احتمال دارد مقصود ایشان بحث ولایت مطلقه فقیه باشد که امام خمینی^{علیه‌السلام} درباره آن فرمودند: «همان ولایتی که رسول خدا دارند، فقیه هم دارد». اگر مقصود آقای کدیور این باشد، لازم است توجه ایشان را به تفکیک معانی مختلف ولایت جلب کنیم. دو نوع ولایت حقیقی و اعتباری وجود دارد. ولایت حقیقی همان ولایت تکوینی است و ولایت اعتباری چهار قسم است: ۱. ولایت تشریعی؛ ۲. ولایت تفسیری؛ ۳. ولایت اجتماعی و ۴. ولایت تاریخی. در تمام این اقسام، ولایت به معنای صاحب اختیاری است.

بازتاب اندیشه ۷۲

۱۲
امامت
در پرتو
نهضت حسینی
(۱) و (۲)

در ولایت‌های اعتباری، اختیار یک کار مشخص به کسی داده می‌شود. در ولایت تشریحی، اختیار تشریح و وضع شریعت و جعل احکام شرعی، که به دست خداست، به پیامبر ﷺ هم داده می‌شود. ولایت تفسیری، یعنی داشتن اختیار بر تفسیر دین، به دلیل داشتن علم غیب و بهره‌مندی از علم الهی و عصمت در این علم. این ولایت مخصوص معصومان ﷺ است. ولایت اجتماعی، یعنی داشتن اختیار اداره اجتماع و تدبیر امور مردم و زندگی دنیا.

ولایت تاریخی نیز به معنای سرپرستی بر تاریخ و حرکت کلی آن است. این نوع ولایت نیز مخصوص معصومان ﷺ است. از میان این اقسام، تنها در ولایت اجتماعی است که غیر معصوم، مانند فقیهان و دانشمندان اسلامی، با پیامبر و امام یکسان است و همان ولایتی را که پیامبر و امام دارد، فقیه نیز دارد. اما در بقیه اقسام ولایت اعتباری، چنین مشارکتی وجود ندارد و آنها مخصوص معصومان است. در میان آنها نیز ولایت تشریحی مخصوص پیامبر است. اگر مرزهای معنایی و مفهومی را به دقت ترسیم کنیم و انواع ولایت را از یکدیگر بازشناسیم، تفاوت پیامبر با امام معصوم و تفاوت امام معصوم با فقیهان عادل را خواهیم شناخت و نخواهیم گفت که: «اگر کسی بی‌بهره از این دو مؤلفه بسیار اساسی [عصمت و علم غیب] باشد، چگونه می‌تواند همان اختیاراتی را داشته باشد که ائمه داشته‌اند»؛ زیرا در سرپرستی اجتماع و رهبری مردم، تفاوتی میان معصوم و غیر معصوم نیست و همه باید بر اساس موازین شرعی و عقلی و مصالح اجتماعی عمل کنند. پیامبر خدا ﷺ نیز برای اداره اجتماع، به علم غیب خود اتکا نداشت. امام علی ﷺ نیز همین‌طور. علم و عصمت آنان در تفسیر دین و نیز در سرپرستی تاریخ دخالت دارد، نه در سرپرستی اجتماع. فقیهان نیز تنها در سرپرستی اجتماع دارای همان اختیارات پیامبر و امامان معصومانند، نه در تفسیر دین و نه در سرپرستی تاریخ. در این زمینه‌ها چیزی به آنان تفویض نشده است و به طریق اولی در ولایت تشریحی، چیزی به آنان تفویض نشده است.

در مجموع به نظر می‌رسد که سخنرانی آقای کدیور از پایه‌های علمی مستحکمی برخوردار نبوده و یک‌سویه‌نگرانه و همراه با پیش‌داوری بوده است. اگر کمی بیشتر جست‌وجو می‌کردند، حتماً شواهد خلاف نظر خود را در متون دینی پیدا می‌کردند و این چنین بی‌مهابا مدعی وجود دو مذهب در تشیع نمی‌شدند. البته منکر آن نیستیم که دیدگاه‌های متفاوتی همواره در میان شیعیان وجود داشته است. اما درباره اینکه کدام دیدگاه از امامان معصوم و پیامبر خدا رسیده است، نمی‌توان نظر آقای کدیور را پذیرفت.